

● **تصویری نزدیک از حرمسرای بزرگ!**
سراسر یادداشت‌های این بانوی کرمانی که حال در قالب کتاب سفرنامه‌ای به نام او بعد از ۱۲۴ سال منتشر شده است، لبریز از روایت وقایع و اتفاقات و حوادثی است که دانستن آنها خالی از تأمل و تفکر نیست. روایت از روزهایی که شاه ایران جناب ناصرالدین شاه قاجار مالک این سرزمین بود و برای خود در خوشی و خوشگذرانی پادشاهی می‌کرد. نوشته‌های حاجیه خانم جدای از سفرنامه بودنش تصویری نزدیک و روشن از اندرونی حرمسرای است که تاریخ آن را یکی از بزرگ‌ترین حرمسراهای پادشاهان معرفی می‌کند.

● **چادر نمازها دور کمرشان بسته!**
اشارات کوتاه اما ارزشمند این زن باسواد و مدیر به چگونگی گذران زندگی در اندرونی و حیاط‌های وابسته به آن در نوشته‌هایش بسیار جای تأمل دارد: «امروز که دوشنبه پنجم (ربیع‌الثانی) است در خانه بودم. مشغول کار، تا روز شنبه دهم از اندران نواب علیه فرستادند که دیگر ماندن در خانه بس است. زود بیاید، نذر کردم ۱۰ روز روزه بخوانم. آدمم اندران. عصری بنای روزه را گذرانند». در ادامه آورده است: «امروز یکشنبه یازدهم است. صبحی رفتیم حمام. عصری روزه. زن‌های شاه آنجا هستند، عصرها بزک می‌کنند، می‌آیند مثل ملائکه تعزیه‌ها، دور می‌نشینند. بعضی‌ها خدمت می‌کنند. خیلی تماشا دارد رخت پوشیدن آنها. چادر نمازها دور کمرشان بسته، یکی دیگر هم سرشان می‌کنند، هر کدام چوری...».

● **فوت یکی از دخترهای شاه**
یکی از اتفاقات قابل تأمل و شاید بشود گفت تأسف برانگیزی که خانم علویه در یادداشت‌هایش آورده است رفتار ناصرالدین شاه در برابر مرگ یکی از دخترهایش است، آنهم در شب‌هایی که مثل خیلی از وقت‌ها شاه به خوشی دستور آتش بازی و شادمانی می‌دهد: «امروز که چهارشنبه بیست و یکم است، یکی از دخترهای شاه، فخرالدوله، مدتی بود ناخوش بود. زن مجدالدوله تب لازم داشت، دیشب فوت کرده بود. صبح انیس‌الدوله، تاج‌الدوله، جمعی از زن‌های شاه رفتند، ولی به شاه بروز ندادند. گفتند می‌رویم باغ گردش کنیم. اما شاه هم فهمیده بود، به روی خودش نمی‌آورد...».

● **بروید رخت‌های سیاه را بیرون بیاورید!**
عصری که شاه به اندرونی می‌آید قدری در حیاط گردش کرده و به بدخلقی به حیاط یکی از زنانش یعنی امین‌اقدس می‌رود و می‌بیند همه رخت سیاه پوشیدند. با همه دعوا می‌کند و می‌گوید بروید رخت‌های سیاه را بیرون بیاورید. همه لباس‌هایشان را عوض می‌کنند به غیر از دخترهای شاه که بنفش و قهوه‌ای پوشیده بودند: «... شب باز رفتند پیش شاه، باز همان ساز و آوازه خوانی. امشب آتش بازی را موقوف (متوقف) کردند. امروز که پنجشنبه بیست و دوم است، باز با دخترها دعوا کرد. گفت بروید این رخت‌ها را بیرون بیاورید. امشب هم در سر در الماسیه آتش بازی و چراغان بود. رفتیم تماشا کردیم...».



● **سراسر یادداشت‌های این بانوی کرمانی که حال در قالب کتاب سفرنامه‌ای به نام او بعد از ۱۲۴ سال منتشر شده است، لبریز از روایت وقایع و اتفاقات و حوادثی است که دانستن آنها خالی از تأمل و تفکر نیست. روایت از روزهایی که شاه ایران جناب ناصرالدین شاه قاجار مالک این سرزمین بود و برای خود در خوشی و خوشگذرانی پادشاهی می‌کرد. نوشته‌های حاجیه خانم جدای از سفرنامه بودنش تصویری نزدیک و روشن از اندرونی حرمسرای است که تاریخ آن را یکی از بزرگ‌ترین حرمسراهای پادشاهان معرفی می‌کند**

می‌گویند اینها از خست (خسبسی)، این کار را می‌کنند. ولی چند جای دیگر هم دیدم، همین‌طور است. خلاصه روزه که تمام شد، آدمم منزل. از نهار و شام که روزه‌های اینجا خبری نیست».

● **عروس کردن زنی با چهار فرزند!**
روزهای محرم و صفر می‌گذرد تا حاجیه خانم با حلول ماه ربیع‌الاول مسئولیت برگزاری مراسم جشن و عروسی را دوباره برعهده می‌گیرد. و از مهم‌ترین کارهایی که پیگیری می‌کند ادامه خرید و جمع‌آوری جهاز برای تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه است. در کنار انجام این مسئولیت او برپایی مراسم دیگر عروس و دامادهای اندرونی را هم پیگیری می‌کند از جمله عروس کردن زنی است مطلقه که دو پسر و دو دختر دارد: «امروز که سیزدهم است، در تدارک عروسی شدیم. چون این دختر مال شاهزاده آقا است که حضرت والا ایشان را طلاق دادند. دو پسر دارد، دو دختر. خیلی زحمتی گردن ما ندارد. جهازش، همه چیز درست است... شاهزاده آقا فرستادند عقب بنده. رفتم که رخت داماد را بدهم بدوزند و رسیدگی به اسباب دیگرش کنیم...».

● **برپایی عروسی در میان وبا**
این عروسی را هم بانوی کرمانی در اندرونی کارهایش را انجام می‌دهد و عروس را بزک کرده و چادر سرکرده و به خانه داماد می‌فرستد. همان‌طور که اشاره شد در میان این همه مراسم و جشن و خواستگاری در این روزها وبا هم در تهران شیوع پیدا کرده بود تا جایی که نه مثل سال گذشته اما برای خود قربانی‌هایی را هم داشته است و حاجیه خانم از نزدیک شاهد این وقایع در تهران بوده است.

● **ناخوش احوالی تازه عروس**
او در میان نوشته‌هایش در این روزها به بدحالی یکی از همان عروس‌هایی که خودش تمام کارهایش را انجام داده بود و به وبا مبتلا شده بود اشاره کرده است: «امروز شنبه بیست و ششم (ربیع‌الاول ۱۳۱۱ ه. قمری) است، باز آدمم اندرانی، بواسطه اینکه خانم خیلی واهمه از وبا دارند. دیدم درخشنده خانم در کارقی و اسهال. دیشب هم رفتند مادرش را آوردند، همه پریشان. مادرش گریه‌کنان دست و پای مرا می‌بوسد. خیلی دلم سوخت به حالت مادرش. حکیم هم متصل می‌رود و می‌آید. تا عصری بحمدالله قی کمتر شد. امشب هم تا صبح خواب نکردیم...».

● **فرار عذرا خانم به مشهد از وبا**
خوشبختانه حال این تازه عروس خوب می‌شود اما خبرها نشان از ادامه قربانی گرفتن وبا می‌دهد تا جایی که بعضی از زنان تصمیم می‌گیرند به خاطر حفظ جان کودکانشان تهران را ترک کنند: «امروز که سه‌شنبه بیست و نهم است، باز هم اندران بودم. عصری خبر آوردند فلان خانم، فلان آقا وبا گرفتند. باز خانم شیون و گریه برای بچه‌هایش. هزار فند می‌کنیم (هزار کار می‌کنیم) که از خیال بیرون رود... خیر آوردند عذرا خانم از ترس وبا بچه‌هایش را برداشته، می‌رود مشهد. خودش خیال رفتن داشت، چون که وبا درگیر شده بچه‌هایش را می‌برد. عصری آمدند خدمت خانم، خداحافظی».



صادق است. از قدیم‌ها بوده، خیلی بزرگ است چنارها. علم‌ها را بردیم دور چنارها گردانیم. سینه زدند. هر کسی آمد سر منزل خودش».

● **خرید جهاز در میان روزه‌ها**
بعد از برپایی مراسم عاشورا و تاسوعا باز مجالس روزه‌خوانی زن‌های شاه و اندرونی ادامه پیدا می‌کند و هر کدام برای خود مراسمی داشتند که نشان از اهمیت داشتن آنها دارد. در این میان حاجیه خانم مشغول تهیه جهاز تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه نیز بود و هر از گاهی لابه‌لای نوشتن از روزه‌خوانی‌ها به رفتنش به بازار و خریدن جهاز عروس اشاره می‌کند: «امروز که چهارشنبه نوزدهم (محرم) است، رفتیم بازار برای ظروف چینی خریدن و مس خریدن. تا عصر نوب بازار بودیم».

● **روضه‌های آنجا تماشا دارد!**
این روزه‌خوانی‌ها تا آخر ماه صفر ادامه پیدا می‌کند و هر روز زنان از آن خانه به آن خانه از آن حیاط به آن حیاط رفت و آمد داشتند. در جایی حاجیه خانم به شیوه پذیرایی این مجالس هم اشاره می‌کند «امروز که پنجشنبه چهارم (صفر) است، صبحی رفتم خانه شمس‌الملوک خانم روزه. قلبان آوردند. روزه‌های آنجا تماشا دارد. یک نفر می‌آید توی اتاق یا تالار می‌ایستد، یک نفر دیگر هم دو تا قلبان از قهوه‌خانه می‌آورد، می‌دهد دست آنکه توی اتاق ایستاده، می‌دهد مردم. منتهی اتاقی سه قلبان یا چهار قلبان بدهند،